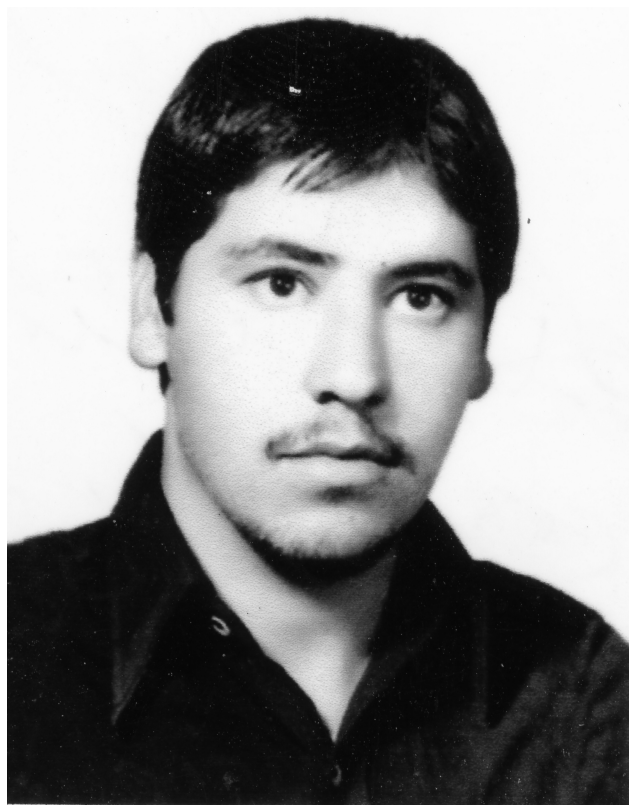


شهید محمد علی رجبی سیگاری



نام پدر	رجب
تاریخ تولد	۱۳۳۹/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۲۸
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	تهران

زندگینامه

شهید محمد علی رجبی سیگاری، فرزند محمد در تاریخ ۱۲/۱۲/۱۳۳۹ در خانواده‌ای مذهبی، در یکی از محلات قدیمی تهران دیده به جهان گشود. پدر در گوشش اذان و اقامه گفت و برای اینکه در آینده، فرزندی صالح باشد، دعا نمود. او با مهر و محبت مادرش فاطمه، پسری مهربان و مؤدب پرورش یافت. با اینکه پدرش از کارمندان ژاندارمری بود؛ اما مرد مؤمن و متعهدی بود و محمد علی قدم به قدم با پدر در مسیر اهل بیت (علیهم السلام) قدم برداشت.

او همراه با پدر، برای روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی، به امامزاده صالح می‌رفت و در هیئت سینه زنی، مشغول به کار می‌شد. گاهی با پدر، از اول غروب پای چایخانه می‌نشستند و به رهگذران و سینه‌زنان، چای تعارف می‌کردند.

محمد علی از همان کودکی، با یک تصویر نقاشی از واقعه‌ی کربلا در ماه محرم، با شهدای نینوا آشنا شد و جان و وجودش را با بوی عطر و گلاب و ذکر یاحسین، نوازش داد. وی از همان روزها، با مکتب خونین شهادت و ایثار، پیوندی عاشقانه برقرار کرد و این، آغازی است برای ماندن و رفتن و شکستن قفس تن و پرواز تا ملکوت. در آن ایام که ظلم و سیاهی حکومت رژیم پهلوی، همه جا را فرا گرفته بود. محمد علی با پدر در نماز مسجد شرکت می‌نمود و روح خود را پرورش می‌داد. با رسیدن به شش سالگی، قدم به دبستان گذاشت و شور و اشتیاق تحصیلات ابتدایی، او را به پای نیمکت و کلاس معلم کشاند.

محمد علی با دبستان کوچکش، آب، بابا، نان را خیلی زود بر تابلوی سیاه و گچی کوچک نوشت. خاطره‌ی پنج سال حضور پر شور محمد علی با چهره‌ای خوشرو و خوش گفتار را دوستانش به خاطر دارند. او از همان سال‌های اول، در تعطیلات تابستان در کنار خانواده با حضور روحانی در مسجد محل، الفبای قرآنی را آموخت و شمیم آیه‌های نور در رگ و ریشه و اعماق جانش رسوخ کرد و با صدای بسیار زیبا و رسا، به تلاوت قرآن مشغول می‌شد.

پدر شهید با تلاوت قرآن توسط محمد علی، اشک شوق و در چشمانش هویدا بود و مادر برای سلامتی او صدقه می‌داد. محمد علی در مکتب حقایق قرآن و اسلام ناب محمدی، خصایص مؤمنین راستین و ایثار و دفاع از دین و جهاد را آموزش دید. با پایان موفقیت آمیز دوران ابتدایی، قدم به مدرسه‌ی راهنمایی گذاشت و شور و شوق جوانی و هوش سرشاری که برخوردار بود، او را به سوی کتاب‌های مذهبی و دینی رهنمون کرد. در این مسیر، معلم قرآن و تاریخ، گاهی در لابه‌لای درس‌های خود، مسائل مذهبی را عنوان می‌کردند.

محمد علی با سربلندی، قدم به دبیرستان گذاشت. در ایامی که محمد علی سرشار از شوق آموختن و رشد فرهنگی و سیاسی بود، مادر خود را بر اثر بیماری، از دست داد. غم از دست دادن مادری مهربان، برای وی بسیار سخت آمد. پدر باید جای خالی مادر را هم پر می‌کرد و خواهرش مریم، در این مسیر، مانند مادری مهربان به آنان رسیدگی می‌کرد.

محمد علی با همکاری دوستان دبیرستانی خود، انجمن اسلامی را در مدرسه راه اندازی کردند. او در دبیرستان، قوه‌ی محرکه‌ی دانش‌آموزان برای فعالیت‌های مذهبی بود.

با شروع تحولات انقلابی در کشور، او دانش‌آموزان مدرسه را به سوی مقاصد انقلاب هدایت می‌کرد. وی با کمک پدر، در جلسات مذهبی در مساجد تهران شرکت می‌نمود. دبیر تاریخ محمد علی، این مسیر را برای آنها روشن کرده بود و آنها با اشتیاق، دست در دست دبیران، برای روشنگری مردم و رسوایی حکومت ستمگر پهلوی، علم مبارزه را برداشتند و فریادی شد بر علیه ستم که باید به بار می‌نشست.

او اعلامیه‌ها و تصاویر انقلابی و نوارهای کاست سخنرانی را به خانه می‌آورد و پس از آماده سازی، در اختیار دانش‌آموزان موثق و مورد اعتماد قرار می‌داد، تا بین خانواده‌های خود و خویشاوندان توزیع نمایند. با تلاش و مجاهدت شبانه روزی رهروان ولایت، این فعالیت‌های انقلابی به ثمر نشست و طومار حکومت طاغوت پیچیده شد و آسمان ایران، نورباران حضور حضرت امام(قدس سره) گردید.

شهید به همراه معلمان انقلابی و دانش‌آموزان، در استقبال تاریخی از رهبر کبیر انقلاب(قدس سره) در دوازدهمین روز از بهمن ماه سال ۵۷ شرکت نمود. او زمزمه‌های پیروزی انقلاب اسلامی را در همه جا بیان می‌کرد و در این ده روز دهه‌ی فجر انقلاب اسلامی، همگام با مردم انقلابی تهران، در خیابان‌ها به تظاهرات می‌پرداخت.

تا اینکه صبح مبارکی که انبیای الهی وعده داده و صالحان و پیشوایان راستین به پای آن، پاره‌های جگر خود را ارزانی داشته بودند، رسید و گلین انقلاب اسلامی که عطر خون شهیدان را با خود داشت، در بیست و دوم بهمن ماه همان سال، به بار نشست. شب که فرا رسید، محمد علی و خانواده بر پشت بام خانه‌ی خود، فریاد «الله اکبر» را سر دادند و این زیباترین شکوه پیروزی بود که از زبان و دهان و کام شیرین ملت بیرون آمد.

محمد علی با پیروزی انقلاب اسلامی، موفق به اخذ مدرک دیپلم خود از دبیرستان تهران گردید. با ازدواج خواهرش مریم با نصرالله کهنسال از مردمان خونگرم دشتستان، شهر برازجان و مهاجرت به استان بوشهر، محمد علی و برادرانش نیز به دلیل علاقه به خواهر، تصمیم به مهاجرت گرفتند. محمد علی به مریم خیلی علاقمند بود و طاقت دوری او را نداشته به همین دلیل از تهران به برازجان آمد.

او پس از مدتی، برای خدمت سربازی تحت لوای نظام جمهوری اسلامی ایران، ثبت نام کرد و در پادگان آموزشی تهران، دوره‌ی سه ماهه‌ی خود را گذراند. پس از مدتی، با درخواست خودش، به تیپ ۳۷ زرهی شیراز منتقل شد، تا بتواند در روزهای آخر هفته، به منزل خواهر در برازجان برود. پدرش محمد نیز با آمدن فرزندانش به استان بوشهر، به شهر برازجان آمد، تا خانواده در کنار هم، به آرامش و آسایش برسند.

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، فرزندان رجبی سیگاری با شجاعت و رشادت‌های بی نظیری که داشتند، در عرصه‌های مختلف، حضور پیدا کردند، تا بتوانند از خاک وطن دفاع نمایند. برادرش مرتضی به عنوان نیروی تخریب‌چی در لشکر ۱۹ فجر و عضو نیروی دریایی دو شهر در جبهه حضور یافت و رضا نیز به عنوان تخریب‌چی، وارد عملیات‌های مختلف شد و در نهایت، هشت سال اسارت در زندان‌های عراق را تحمل نمود. محمد علی نیز داوطلبانه خدمت خود را به جبهه‌های جنگ منتقل کرد. او برای دفاع از خاک وطن و انقلابی که به آن عشق می‌ورزید، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد. به گفته‌ی دوستانش، شب‌های عملیات برای مقابله با دشمن، خوشحال و بی‌قرار بود. آنها می‌گفتند: «محمد علی جسور و بی‌باک بود و بدون هیچ ترس و واهمه‌ای بر دشمن می‌تاخت.»

او در عملیات «ثامن الائمه» حضور داشت و به فرمان حضرت امام خمینی (قدس سره) که فرمود: «حصر آبادان باید شکسته شود»، لبیک گفت و برای آزادسازی خاک وطن، لحظه شماری می‌کرد. محمد علی در عملیات «فتح المبین» در منطقه‌ی غربی رودخانه‌ی کرخه که در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۱ به وقوع پیوست، با جانفشانی تمام، به جنگ کفار بعثی رفت و این عملیات، منجر به آزادسازی ارتفاعات منطقه و بخش وسیعی از جنوب غربی کشور اسلامی ایران شد.

بعد از عملیات، در اوایل اردیبهشت ماه به او مرخصی داد شد، اما شب هنگام که در سنگر استراحت می‌کردند، خبر قریب الوقوع عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر را شنید بر گه‌ی مرخصی را پاره کرد و گفت: «حالا که پس از ماه‌ها محاصره و تصرف خرمشهر، وقت آزادسازی رسیده باید بمانم و این مرخصی رفتن، برابر با نامردی است و الآن وقت حمله به دشمن بعثی و بیرون راندن آنان از خرمشهر عزیز است.»

او در سلسله عملیات بزرگ بیت المقدس شرکت نمود. وی در این عملیات، به عنوان راننده‌ی نفربر «پی‌ام‌پی» برای شکستن خط، وارد عملیات می‌شود. با شروع درگیری و رسیدن تانک‌های دشمن، آرپی‌جی را بر می‌دارد و یکی یکی تانک‌های دشمن را شکار می‌کند. در همین لحظه، خمپاره‌ی شصت کنار او بر زمین می‌نشیند و موشک آرپی‌جی منفجر می‌شود و شکم و بدن او را زخمی می‌کند و می‌سوزاند؛ به طوری که با تکه تکه شدن بدن و شدت جراحات، در همان لحظه، به فیض عظمای شهادت نائل می‌گردد.

سرانجام این سرباز دلاور و رشید ارتش اسلام، با یک دنیا آرزوی لقا، پروردگار، در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۲۹ سه روز قبل از آزادسازی کامل خرمشهر، بال و پر گشود و به سوی ملکوت پرواز کرد.

روحش شاد و یادش گرامی باد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران